

افسانه نگاری

بقلم آقای لطفعلی صورنگر

۱

از ادبیات ایران آنچه نویسندگان بزرگ آن در نظم و نثر در دفتر زمانه بیادگار نهاده اند سخن بسیار رفته است. قریحهٔ افسونکار ایرانی در آن روزگار که در اروپا هنوز باخامه سروکار نداشت و از دلربائی طبیعت و تزهت دشت و کوهسار و دامنهٔ ملون افق یا امواج سیمگون دریا چیزی از شادمانی روح بچنگ نمیآورد با آفرینش و کیهان بزرگ آمیزش داشت. در همه چیز و هر منظره یا هر تجلی لطفی میدید و در همه حال طرب جلی و فرحنا کی فطری با وی مانوس بود. ابری که بر فراز البرز یا بر ستیغ الوند تیرگی میکرد، رودی خروشان که سینهٔ صحرا را شکافته و بدو یا میرفت، بادی سحر گاهی که برگلزار میوزید، مرغی که بر شاخسار زمزمه میکرد، و رو به هر چه در این دستگاه بزرگ جلوه داشت برای وی نعمهٔ فرح بخش مینواخت و سری از اسرار آفرینش را پیش دیدگان باطن وی آشکار میکرد.

هوش مبدع و ذوق سحر انگیز و دلفریب ایرانی که هیچیک از آثار دلربای صنع را از نظر دور نینمود برای هر چیز داستانی ساخته و تاریخ زندگانی برای وی تهیه میکرد و این افسانه‌ها را آنطور باز زندگانی خود ملایم و منطبق مینمود و جهانی را در مقابل مامینهاد که از سنگ و آب و مرغ و حیوان آن دارای عواطف کریمه از عشق و بردباری و آزادمندی و بزرگواری بودند و یا مانند بشردکاری و ریا و بغض و حسد و کینه داشتند و در کاشکی که میان اینهمه خوب و بد در زشتی و تیرگی پدیدار میگشت افسانهٔ شیرین و دلپسند بوجود میآورد و این افسانه بر خلاف داستانهای یونانی و مصری و بابلی بیشتر

مربوط و منطبق با عوالم روحانی انسان بود، یعنی مانند اساطیر یونانی کار خدایان و مردم را بایکدیگر نیامیخته، و مانند افسانه‌های مصری با موجودات غیر معلوم و حیوانات غریب و نفرت انگیز سروکار نداشت و مثل داستانهای بابلی جادو و افسون و سحر را به خدمت نطلبیده و از ابهام و تاریکی پرهیز میکرد.

مقایسه بین داستان کشمکش بین یزدان و اهریمن ایرانی و جنگ زئوس رب الارباب یونان با خداوند سرای زیر زمین این نکته را آشکار میکند. داوری بین نور و ظلمت که به پیروزی روشنائی پایان پیدا میکند بی نهایت روشن و زباندار و قابل فهم همه است. زیرا هر کس این پیکار را هم روز مشاهده کرده و پیروزی نور را آرزو مند است زیرا خود در دوره زندگانی بچیزی نظیر این زدو خورد محسوس است و در آن داستان حکمتی می بیند و در طرز و کیفیت این مخاصمه میتواند در کردار خویش در جهان زندگانی اندیشه کند و حساب حیات و نیک و بد اعمال خود را اندازه گیری کرده چیزی بر نیکی های خویش بیفزاید و بخشی از زشتی های روح خود را کم کند تا کفه خوبی وی بچرید و بسعادت و آسایش جاودان امیدوار باشد.

داستان یونانی برعکس ژوپیتر را از سطح روحيات انسانی بالاتر برده و او را موجودی معرفی میکند که داروی از دائره توانائی بشر خارج است و از این جهت مظفریت وی نمیتواند درس بزرگی چنانکه سزاوار افسانه است ب مردم زمانه بدهد بدین معنی که آن داستان دهشت و پندار را در ما ایجاد میکند ولی هرگز نمیتواند احساس همدردی را در مغز کسی بوجود آورد و از همین روی از لطف دلپذیری بهره مند نیست.

ابرهائی که در آسمان لاجوردی ایران پدید می آیند و هر یک بچشم ما بشکل موجودات هولناک جلوه گرند در افسانه ها و اساطیر کهن بهمین کیفیت مجسم شده اند ولی ابریکه در افسانه های یونانی هست گاهی برای پوشیدن اندام ربه النوعی بکار رفته و زمانی خشم و کینه نیمه خدائی را نمایش میدهد، و رو بهم رفته میتوان گفت افسانه های ایرانی بر پایه حقیقت نباشد و افسانه های دیگران تصور و اوها ما را ملازمت کرده است.

داستان کلیله و دمنه از هر کجا که آمده و از هر سرچشمه فکر و اعتقادات که آب

خورده باشد باز از آن روز که بادبیت ایران وارد شده و رنگ ایرانی گرفته است این نکته را آشکار میکند که افسانه‌ها هر چند بظاهر از حیوانات یا طیور سخن میگویند اما همه جا از يك حقیقت اساسی پیروی میکند و وقایع روزانه و حوادث جاریه را از زبان سباع و درندگان نقل مینماید. لطف اینجاست که نویسندۀ داستان حیوانات خویش را برگزیده و بهر يك بهره از داستان بخشیده است که با اعتیادات حیوانی وی مناسب بوده و منطبق با زندگانی او باشد و در این مورد همه چیز را دیده و موشکافی کرده از حقیقت جوئی خودداری نکرده است. و این خود یکی از هنرمندیهای بزرگ ادبی است چنانکه دنیای امروز که شیفته راستی است و در افسانه‌ها از گرافه و وقایعی که دائرة امکان آن بی نهایت تنگ است پرهیز میکند از این داستان کهنه ایرانی در موشکافی و خرده‌بینی بالاتر نرفته است.

اما روزگار که هر آن رنگی نومیگیرد و عادات را تغییر داده و آنها فریفته آداب و رسوم دیگری میکند در افسانه‌نگاری تاثیر کرده و آنرا مطابق گردش خویش دیگرگون ساخته است. از روز جنگهای تریا و هنگام رواج داستان از بريس مصری و افسانه اهریمن ایرانی تا کنون بیش از سه هزار سال بر سر این جهان گذشته است و دنیا حوادث بزرگ و اتفاقاتی شگفت‌دیده و هر يك پایه معتقدات و سجايا و اعتیادات انسانی را متزلزل کرده اصول نو و مبادی تازه پدید آورده است. بنای رفیع افکار و کلاخ بلند ذوقیات بشر چندین بار و از گون گشته در جای آن قصوری شامخ تر و دلپذیر تر بوجود آمده است. ظهور حضرت مسیح سقوط و انقراض روم، بعثت حضرت محمد و کشورگشائی سپاهیان اسلامی، اختراع چاپ، کشف قاره بزرگ امریکا و استرالیا، نفوذ اروپائیان بداخله آفریقا، ماشین بخار و الکتریک خوانندگان و مستمعین افسانه و خود افسانه‌ها عوض کرده است و دنیا را بی دریبی با تنگد علمي و ادبی محسوس ساخته برای سیراب کردن تشنگی ذوقی بشر و سایل جدید برانگیخته و مخصوصاً افسانه را بیش از همه فنون ادبی بکار انداخته و این انسانرا که نیازمند سرگرمی روح و اشتغال خاطر است گاه و بیگاه فریفته ساخته است.

از تمام وقایع و انقلابات روزگار شاید اختراع چاپ در ایجاد تطورات ادبی بیشتر مؤثر بوده است و علت آن اینکه از دیباچۀ کتب کار را از دست داستانسرایان و خنیاگران گرفته و حوزه محدود شنوندگان آنها را توسعه داده هر خواننده را موفق ساخته است که

در هر مقام و منزلتی که هست بدون آنکه زحمت تحصیل مردمی را که هم زی او نیستند تحمل نماید در خانه خویش زمان فراغت را با کتاب بسربرد. از طرف دیگر چون خوانندگان داستان نامعلوم و سلیقه و ذوق آنها برای نویسنده آشکار نبوده است افسانه نویس را مجبور ساخته است تا در داستان خویش طبایع گوناگون و سلیقه های مختلف را مراعات کرده بدلیپذیری و حسن ادب و اصول یا کد امنی بیفزاید و از اغراق و مبالغه در آنچه مردم عامی را میفریبد پرهیز نماید. از همین جهت داستانها کم کم از شرح اعمال پهلوانها، از خوردن بی نهایت و کشتار هر کس کوچکترین سوء ادبی بانها مینمود در گذشته بعشق و سرگذشت گرفتاری های روحانی بشری پرداختند و چون آئین عشق بازی از زردی رخسار و ناله های سوک انگیز و مهجوری و نامرادی کناره گرفت و عاشقی با زندگانی عادی بشر تماس مستقیم پیدا کرد و عواطف انسان از خروش و طغیان و جوش و خروش که وسیله فریبندگی افسانه ها بود آسوده شده اعتدال پذیرفت، خامه نویسندگان طریق دیگر برای نمایش هنرمندی اتخاذ کرد و دنیای مغرب سردرپی بیان حقایق تاریخی و اجتماعی در لباس افسانه نهاد و کاری را که ادبیات ایران در ادوار پیشین با آنهمه لطف و دلربائی عهده کرده بود از نو شروع کرد و تجربه و آزمایش طولانی که ملازم کار نیکوست کم کم کار را بجائی رسانید که ادبیات فرنگی مرحله ها در این هنرمندی پیش افتاد و ادبیات ما که بیهوشانه بمبادی و اصول کهنه چسبیده بود قدمی مهم در این قسمت برداشت و اثری که زینبندة خلود و بقای جاودان باشد در این زبان شیرین و خوش آهنگ فارسی نگاشته نگشت.

در این قرن اخیر که خرج چاپ ارزان شده و طبع آثار قلمی افسانه نویسان ایرانی حالت امکان یافت نظر بآنکه این فن مدتها مورد آزمایش قرار نگرفته بود و نویسندگان از کوه و بندهای این هنر سر رشته کامل نداشتند طبعاً آثارشان از لطف ابداع بی بهره شده بی رمق و ناچیز و فرومایه جلوه کرد؛ اشخاص حکایت هويت و شخصیت ممتازی پیدا نکرده و رو بهم حکایات آنچه خواننده را بوجد و طرب آورده و مشغول میدارند نداشت. گاهی سرمشق استادان این فن مانند کارهای آلکساندر دو ما یا والتر اسکات و دیکن، زمانی نقشه که از کتب افسانه ارزان فرنگی بماریه گرفته شده و ناشناس نویسنده و محفوظ نبودن حق ترجمه، اقتباس

این وام‌گیری ناپسندیده را تقویت نموده بود به نویسنده تازه کار کمک و مساعدت میکرد، و چون سخاوت فطری ایرانی از تشویق هر نویسنده نوخاسته فروگذار نکرده خرده‌گیری و عیب‌جوئی را مرادف بابی ادبی و سوء اخلاق تشخیص داده بود طبعاً يك سنخ افسانه‌نویسی در ایران رواج یافت که نه فقط نمیتوانست با کارهای اروپائی برابری کند بلکه خط مشی غلطی که اختیار کرده بود هرگونه ترقی و پیشرفت بزرگ را جلوگیری میکرد.

اما این ادبیات گرانمایه فارسی و این گنجینه آکنده استعارات و لغات و تعبیرات و این ذوق سرشار ایرانی که همواره آثار بدیع و دلکش بدتیا داده است دریغ است که از افسانه‌های بدیع و مخلد نادار بماند و هنگام آنست که نویسندگان هوشمند و باقریحه ایرانی با شناختن کوك و بندهای فن و دانستن معایبی که ممکن است در نوشتن افسانه پیش‌آید خامه گرفته با آثار باقیه و خالده ادبی بیفزایند و از همین نظر بی‌مناسبت نیست حساب شسته و منقحی هر این مورد بدست داده شود و راهی که تاکنون یا برای نویسندگان مجهول بوده و یا طرز گام زدن در آن چنانکه سزاوار است آشکار نیست پیش‌پای آنها که ذوق تحریر افسانه دارند گذاشته شود و طرز کار و کیفیت هنرمندی بزرگان فن معلوم گردد تا ذوق سرشار ایرانی بجنبش درآید و آثاری که باشاهکارهای دیگران سزاوار همسنگی باشد در ادبیات کشور ما پدید آید.

طول رگهای بدن انسان

مساوی با نصف محیط زمین است

در زیر پوست بدن انسان رگهای بسیار نازکی وجود دارد که قطر هر يك از آنها يك یا نصدم میلیمتر است و آنها را عروق شریه می‌نامند.

این رگها در بدن آدمی بقدریست که هر گاه سوزنی بر سر انگشت خود فرو بریم لااقل هفتصد رک از عروق شریه کسپخته می‌شود و ازینرو بطول رگهای مزبور پی‌میتوان برد بنابر حساب دقیقی که از جانب علمای فن شده است هر گاه عروق شریه بکنفرا بخط مستقیم بر سر هم قرار دهند مساوی با نصف محیط کره زمین خواهد گشت.